

فیلسوفان بدکردار

نوشته

نایجل راجرز، مل تامپسون

ترجمه

احسان شاه قاسمی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۳

سرشناسه: راجرز، نایجل

Rodgers, Nigel.

عنوان و نام پدیدآور: فیلسوفان بدکردار / نوشته نایجل راجرز؛ ترجمه احسان شاهقاسمی.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۲۶ ص.

شابک: 978-964-00-1648-0

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

یادداشت: عنوان اصلی: Philosophers Behaving Badly, 2005.

موضوع: فیلسوفان اروپایی -- سرگذشت‌نامه.

موضوع: فیلسوفان اروپایی -- تاریخ.

شناسه افزوده: تامپسون، مل، ۱۹۴۶-م.

Thompson, Mel.

شناسه افزوده: شاهقاسمی، احسان، ۱۳۵۷-، مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ف ۹ ۱۰۴/۲ B

رده‌بندی دیویی: ۱۰۹/۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۰۰۲۱۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۶۴۸-۰

این کتاب ترجمه‌ای است.

Nigel Rodgers & Mel Thompson, *Philosophers Behaving Badly*, London: Peter Owen Publishers, 2005.



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

فیلسوفان بدکردار

© حق چاپ: ۱۳۹۳، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: اول

نویسندگان: نایجل راجرز، مل تامپسون

مترجم: احسان شاهقاسمی

طراح جلد: محمدرضا نبوی

حروف متن: میترا ۱۳

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: طرفه، تلفن: ۵۵۲۶۹۲۸۷-۸

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۱۲۰۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از ریزاکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به‌جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

۷.....	مقدمه مؤلفان برای نسخه فارسی کتاب
۱۵.....	هشدارنامه!
۱۷.....	پیشگفتار
۳۷.....	ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸): فیلسوف به مثابه قربانی
۶۳.....	آرتور شوپنهاور (۱۷۸۸-۱۸۶۰): بوداسف نامحبوب
۹۳.....	فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰): ابرانسان بیمار
۱۳۲.....	نیچه و نازیسم
۱۴۵.....	برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰): ریاضیات رفتار انسانی
۱۸۳.....	لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱): خشم و ریاضت‌کشی
۲۱۹.....	مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶): ساحر، شکارچی، دهانی و نازی
۲۵۲.....	عقدۀ هلوئیز
۲۵۵.....	ژان پل سارتر (۱۹۰۵-۱۹۸۰): استبداد روشنفکری، جذابیت و بددینی
۲۸۴.....	فیلسوفان زن بدکردار
۳۸۷.....	میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴): جنون، سکس و تنبیه
۳۱۲.....	دمیتروس، فیلسوف - شاه آتن
۳۱۵.....	پس‌گفتار
۳۱۹.....	برای مطالعه بیشتر
۳۲۳.....	نمایه

مقدمه مؤلفان برای نسخه فارسی کتاب

پیوند میان زندگی و اثر

اثر حاضر بر اساس زندگی هشت فیلسوف اروپایی نوشته شده است؛ اما این بدان معنا نیست که آنچه در این کتاب در مورد آن هشدار داده شده مربوط به فیلسوفان غیراروپایی نمی‌شود. مخصوصاً اینکه تا جایی که می‌دانیم این هشت فیلسوف در ایران طرفداران کمی ندارند. علاوه بر آن، به نظر ما می‌رسد که در فضای فکری ایران بسیار کم به زندگی این فیلسوفان پرداخته شده و بیشتر تفکرات آنها بازتابی شده است. برخی اوقات به جای اینکه بپرسیم کسی چه فکری می‌کند، جالب‌تر است بپرسیم چرا اصلاً به آن چیز فکر می‌کند. چرا افلاطون در کتاب جمهوری خود این قدر بر عدالت تأکید کرده است؟ چه چیزی باعث شده نتیجه این‌طور بی‌محابا به فلسفه حمله کند؟ چرا هستی‌گرایی سارتر آن قدر در پاریس پس از جنگ طرفدار پیدا کرد؟ چرا فوکو در انتهای زندگی خود به کلیون یونان باستان علاقه پیدا کرد. اینها سؤالاتی نیستند که بشود آنها را در خود متون فلسفی یافت و برای پیدا کردن پاسخ آنها باید اطلاعات زندگی‌نامه‌ای و زمینه‌ای داشته باشیم.

می‌توان گفت فلسفه وقتی گزاره‌های بدیهی را زیر سؤال می‌برد، بیش از

همیشه جذاب است. گزاره‌های بدیهی هم در واقع نوعی فکر هستند اما این افکار از رویدادهای جهان بیرون تأثیر می‌پذیرند. ارتباط آنها با عواطف شخصی انسان در یک فیلسوف مثل یک فرد عادی وجود دارد. آلفرد نورت وایتهد می‌گوید «مفاهیم فلسفی همیشه لباس عواطف انسان را به خود می‌پوشانند... آنها همیشه شکل بیم و امید، آرمان‌های آتشین و لذت تحلیل هستند».

برای رمزگشایی از پیوند و تعامل میان زندگی فیلسوف (زمان و مکانی که به زبان هایدگر فیلسوف در آن «افکنده» می‌شود) و اثر او، زندگی‌نامه یک فیلسوف امری تعیین‌کننده است. همان‌طور که مرلوپوتنی می‌گوید فلسفه «هرگز کاملاً در جهان نیست اما هرگز در خارج از جهان هم نیست». زندگی‌نامه‌ها یا جستجوی دلایل فیلسوفان و نقش پیروزی‌ها و شکست‌های آنان در آنچه می‌نویسند، تلاش می‌کنند نشان دهند آنها هم انسان‌هایی مثل بقیه انسان‌ها هستند و بدین ترتیب به ما کمک می‌کنند از چشم آنها جهان را ببینیم.

بیزاری افلاطون از مردم‌سالاری ریشه در خاطرات تلخ سال‌های جوانی از دادگاه و اعدام مرشدش سقراط در آتن مردم‌سالار داشت، و نفرت او از استبداد نتیجه تجربیات او در بارگاه دیونیسیوس دوم پادشاه خودکامه سیراکوز بود. اما شاید اشاره به متفکری که خود را آتنی‌تر افلاطون می‌دید موضوع مورد نظر ما را آشکارتر کند.

آنچه معمولاً در مورد نیچه مغفول مانده این است که او یک فیلسوف به معنای متعارف آن نبود. او در دانشگاه فلسفه نخواند و کرسی او در باسل (که با فراست خود توانست در بیست و چهار سالگی و حتی پیش از گرفتن دکترای خود) به دست آورد در رشته متون باستانی بود. او در زمانی که در دانشگاه لایپزیگ بود از رشته الهیات به رشته مطالعه متون عصر کلاسیک تغییر رشته داده بود. از آنجا که پدر نیچه و هر دو پدربزرگ او کشیش‌های

لوتری بودند، مشخص بود که پسر این سلسله کشیشان خودبه‌خود در رشته الهیات ثبت‌نام خواهد کرد. او بعداً با خشم گفت «کلیسای پروتستان نیای فلسفه آلمانی است». این نگاه در مورد خودش کاملاً درست بود. او در بچگی طوری نقش یک کشیش را بازی می‌کرد که برخی وقت‌ها او را کشیش کوچک صدا می‌کردند.

اینها باعث شد نیچه بعدها مسیحیت را یک رسوایی شخصی بداند و آن را رد کند. هنگامی که بیست و یک سال داشت به مطالعه جهان غیرمسیحی رومی - یونانی پرداخت و این کار باعث شد که ایمانش به مسیحیت را به‌طور کامل از دست دهد. در همان سال ۱۸۵۶، او کتاب شوپنهاور به نام جهان به‌مثابه اراده و بازنمایی را کشف کرد و فوراً بدینی جهان‌شناختی او را پذیرفت. مدت کوتاهی بعد از آن بعد از شنیدن موسیقی واگنر باز هم بیشتر تحت تأثیر قرار گرفت و نوشت «من نمی‌توانم با این آهنگ آرام بنشینم. هر رگی در بدنم و هر عصبی در وجودم با شنیدن این آهنگ‌ها به لرزه درمی‌آید». او در سال ۱۸۶۸ با واگنر دیدار کرد و فوراً این آهنگ‌ساز را قهرمان خود خواند. این دو برای مدتی الهام‌بخش نبوغ یکدیگر شدند. نیچه تبدیل به بزرگ‌ترین تبلیغات‌چی واگنر شد و کتاب تولد تراژدی او که در سال ۱۸۷۲ منتشر شد مدیحه‌ای برای اپرای واگنری بود. اما بعد از اینکه نیچه احساس کرد این آهنگ‌ساز خود را به پادشاهی آلمان فروخته است، وحشیانه‌ترین نقدها را نثار او کرد. از سرتاپای اولین کتاب او که در آن نوشته بود این آهنگ‌ساز تجسم «همه محاسنی است که یک انسان آرزوی داشتنش را دارد» شیدایی نسبت به واگنر می‌بارد.

برعکس، او در کتاب چنین گفت زرتشت با خشم می‌گوید «از بین همه انواع روش‌های نوشتن، آن نوشته‌هایی را دوست دارم که با خون نوشته شده باشند». بخش زیادی از خشم این کتاب نتیجه جواب رد

عشق بزرگ او لو سالومه بود: هرچند او در یک جمله بسیار معروف گفت «هنگامی که به نزد زنان می‌روی تازیانه را فراموش نکن»، می‌توان گفت که در قیاس با استادان مرد دانشگاه‌های قرن نوزدهمی، آدم حساسی نسبت به زنان به‌شمار می‌آمد. البته عکسی در سال ۱۸۸۲ نشان می‌دهد که در واقع این لو سالومه بود که تازیانه را در بالای سر او تکان می‌داد. در همان سال لو سالومه با جواب ردی که به نیچه داد، او را به قبر ناامیدی افکند. او تلاش کرد با سرزندگی‌ای که در کتاب چنین گفت زرتشت وجود دارد، خود را جمع و جور کند. شعار او این بود: «آنچه مرا نکشد، نیرومندترم می‌کند».

زندگی‌نامه به‌خودی‌خود نمی‌تواند استدالات فلسفی‌ای که به انسجام درونی و منطقی وابسته‌اند را رد یا تأیید کند، و چون فلسفه به تفسیرها و کاربردهای آن بستگی دارد، زندگی‌نامه به تنهایی نمی‌تواند ارزش یک فلسفه را کم کند یا چیزی به آن بیفزاید. با وجود این، زندگی‌نامه می‌تواند اهمیت اثر برای نویسنده و شرایطی که باعث خلق آن شده را نشان دهد. هرگز فکر نکنید فیلسوفی همه دغدغه‌های انسانی‌اش را زمین می‌گذارد تا به مسائل دیگر پردازد. همین‌که می‌بینیم بحث‌ها چه زود بالا می‌گیرد نشان می‌دهد که حواشی انسانی هسته فکری فلسفه را احاطه کرده است. درگیری عاطفی با یک مسئله اغلب موضع یک متفکر را تعیین می‌کند.

فیلسوف‌ها هم مثل ما انسان هستند. یعنی، بیش از حد انسان هستند. آنها هم مثل بقیه انسان‌ها ضعف‌های شخصی دارند و ممکن است بعضی وقت‌ها از کوره دربروند. این واقعیت نباید باعث شود احترام ما نسبت به آثار آنها کم شود، اما نباید ویژگی انسان بودن آنها را هم از یاد ببریم. برای مثال استقبال مرگبار هایدگر از نازیسم یک اشتباه سیاسی ساده نبود. باید از خودمان پرسیم چه چیزی در کودکی او یا سال‌های اولیه جوانی‌اش باعث

شد احساس نیرومند خون و خاک^۱ در او شکل بگیرد و این احساس چگونه توانست باعث شود که او از فراخوان‌های ناسیونالیستی و نژادپرستانه^۲ برای حمایت از یک رهبر ملی فرهمند حمایت کند؟

هایدگر عمیقاً به منطقه خود در جنوب غرب آلمان وابسته بود و خیلی کم آنجا را ترک می‌کرد. در سال ۱۹۳۴ به او یک کرسی فلسفه در برلین پیشنهاد کردند اما او رد کرد و گفت در اینجا به «آنچه کوه‌ها، جنگل‌ها و زمین‌های کشاورزی می‌گویند» گوش می‌دهم. هایدگر همیشه ظاهری دهقانی و ساده داشت و از بعضی جهات مثل آنها هم فکر می‌کرد. این باعث شد که او با تحسین مرد دیگری از جنس مردم، خودش را بدنام کند. زمانی کارل جاسپرز او را به خاطر تحسین هیتلر سرزنش کرد و او پاسخ داد «فقط یک نگاه به دست‌هایش [هیتلر] کن». دست‌های آن دیکتاتور مثل دست‌های این فیلسوف سخت و نیرومند بود.

هایدگر فکر می‌کرد آلمان نیاز به یک رهبر نیرومند و قاطع دارد تا دردهای این کشور را مرهم نهد. در سال ۱۹۳۳ هایدگر این ویژگی‌ها را در هیتلر دید. او از ابتدای دهه ۱۹۴۰ کم‌کم شروع به تغییر تفکراتش کرد و بعد از جنگ مسیر دیگری برگزید. هایدگر از سال ۱۹۴۵ تفکراتش را به سمت عرفان برد که با آنچه در هستی و زمان گفته بود فرق می‌کرد اما هنوز ریشه در باورهای او به «خون و خاک» داشت.

سارتر ابتدا هستی و زمان را در سال ۱۹۴۰ و در زمانی خواند که در اسارت آلمان به سر می‌برد. این تجربه تفکرات او در مورد زمان را شکل داد. پرسش این است که چطور این اتفاق افتاد؟ تنها زندگی‌نامه است که پاسخ این سؤال را به ما می‌دهد. بنابراین، مشکلات جنگ چه تأثیری

1 Blut und Boden

2 Volkisch

می‌توانست بر ایجاد پارادایم هستی‌گرایی به‌عنوان یک کل داشته باشد؟ اجبار به رویارویی با امکان همه‌جا حاضر مرگ ناگهانی، و افکنده شدن در جهانی که در آن افراد مجبورند خود را در میان ایدئولوژی‌های متضاد محق نشان بدهند، یک چالش فکری و عاطفی برای نویسندگان و فیلسوفان جوان ایجاد می‌کند.

توجه به وضعیت پس از جنگ در پاریس هم به همین اندازه مهم است. در این وضعیت، شرایط مطمئن پیشین با جنگ جهانی اول به لرزه درآمده بود و با جنگ جهانی دوم فرو ریخته بود. این وضعیت باعث شده بود مسیر تلاش برای بازتعریف و تأیید زندگی در جامعه آشوب‌زده و مصیبت‌زده فرانسه باز شود. یک مطالعه صرف بر روی متون (مخصوصاً کتاب هستی‌گرایی/انسان‌گرایی است) نمی‌تواند توضیح دهد چرا این سخنرانی خاص این‌طور مورد توجه قرار گرفت و چرا هستی‌گرایی به سرعت تبدیل به فلسفه خواستنی نه تنها دانشجویان، بلکه پاریسی‌های معمولی شد. چرا این تفکر با سرعت انفجاری رشد کرد؟ و چرا علاقه به آن با این سرعت از بین رفت؟ زمینه‌های تاریخی و مکاشفه‌های فلسفی چهره‌های برجسته فلسفه نه تنها احترام ما به جنبش‌های فلسفی را کم نمی‌کنند، بلکه بر آن می‌افزایند.

اگر سارتر تحت تأثیر آثار هایدگر قرار داشت، آیا وقتی هایدگر کتاب هستی و نیستی سارتر را رد کرد و گفت تنها صفحات اول آن را خوانده است، در واقع می‌خواست اثر او را ضعیف بخواند یا حالت دفاعی فکری به خود گرفته بود؟ بدون جستار زندگی‌نامه‌ای، روابط میان فیلسوفان و آثارشان به جای اینکه نشان‌دهنده واقعیت‌های غنی‌تر، ناخوشایندتر و مبهم‌تر انسان باشند، صرفاً فکری خواهند بود.

البته استثنائاتی هم وجود دارند. یک بحث موشکافانه و یا تحلیل دقیق در هر زمینه‌ای می‌تواند توجه ما را به خود جلب کند. اما خطر اینجاست که

کل فلسفه را بدون زمینه بدانیم. یکی از بزرگ‌ترین تهدیدها علیه زندگی در جهان متمدن فکری، مذهبی، و سیاسی، ذات‌گرایی است. اگر متون را از زمینه آنها بیرون بکشیم و طوری آنها را تحلیل کنیم که انگار حقیقت آنها به‌طور کامل در خود آنهاست، نتیجه سطحی‌گرایی و پذیرش کورکورانه خواهد بود. فلسفه با اصرار بر اینکه مطابق گفته سقراط در قرن‌ها پیش، همه ادعاها را باید براساس منطق و شهود آزمود، باید با ذات‌گرایی خردستیز مقابله کند. اما کتاب‌ها را درعین حال باید در زمینه‌های زبانی و تاریخی هم قرار داد. استدلال‌ها باید موجه باشند و پیش‌فرض‌های آنها باید به‌صورت روشن توصیف شوند. اما این بدان معنا نیست که این استدلال‌ها را باید مثل «کتاب مقدس» به حساب آورد و آنها را همیشه درست دانست. تغییر زمینه، زبان و فرهنگ می‌تواند معنا و درستی عملی آنها را حتی درحالی که منطقشان دست‌نخورده باقی مانده، زیر سؤال ببرد.

همه جنبه‌های زندگی یک فیلسوف، یک هنرمند یا نمایشنامه‌نویس برای تفسیر آثار او مهمند. فیلسوفان با چالش‌های فلسفی با زبان و مفاهیمی رویارو می‌شوند که در زمان آنها در دسترس است. این امکانات ممکن است به ایده‌ها و استدلال‌هایی بینجامد که به‌خودی‌خود کاملاً قابل آزمون و تأیید باشند، اما این تأیید تنها بخشی از عمل فلسفی است. فلسفه تنها در متفکران منفردی وجود دارد که در یک شرایط خاص و با علایق و عواطف خاص با مسائل درگیر شده یا در مورد آنها فکر کرده‌اند.

فلسفه را به‌درستی مهارت و بدنه معرفت نامیده‌اند. بدنه دانش را می‌توان خارج از زمینه آزمود و در مورد آن بحث کرد اما مطالعه مهارت نیازمند مطالعه چیدمانی است که در آن مهارت را می‌توان اعمال کرد. اگر بخواهیم مهارت یک فلسفه را بیاموزیم، باید ببینیم متفکران بزرگ گذشته چگونه مهارتشان را بر موقعیت و دغدغه‌هایشان اعمال کرده‌اند. اگر دغدغه‌های

زندگی‌نامه‌ای را حذف کنیم، فلسفه ناب باقی‌مانده تنها بدرد کسانی خواهد خورد که در آن درگیرند.

زندگی فیلسوفان نشان‌دهنده گستره وسیع شکست‌ها و سرخوردگی‌های بشر است، حتی اگر در میان آنها کسانی مثل هیوم به‌ظاهر کاملاً متعادل بوده باشند. جستجو در همه جنبه‌های زندگی متفکران بزرگ می‌تواند اطلاعاتی را به ما بدهد تا بتوانیم نیروهای عاطفی و فکری‌ای که پشت‌سر این تلاش فلسفی بوده را بشناسیم. اگر فلسفه را از خاستگاه آن جدا کنیم، به نظر «امن» می‌رسد اما هرگز جذابیت‌های قبلی را نخواهد داشت.

www.ketaboo.ir